



گفتاری از علامه طهرانی؛ لزوم راهبری جامعه توسط امام معصوم(ع)

هر کس به مقام توحید واقعی و یقین کامل رسیده باشد او به مرتبه انسانیت واصل شده و اگر نرسیده باشد ناقص، و احتیاج به تربیت دارد. معلم و مربی آدمی باید شخص کامل باشد.

هر کس به مقام توحید واقعی و یقین کامل رسیده باشد او به مرتبه انسانیت واصل شده و اگر نرسیده باشد ناقص، و احتیاج به تربیت دارد. معلم و مربی آدمی باید شخص کامل باشد.

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از طلیعه، علامه آیت الله سید محمد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه در جلد دوم کتاب شریف امام شناسی (درس هجدهم) در بحثی تحت عنوان «امام، انسان واصل به مقام توحید است و قرآن به واسطه امام، هادی بشر است»، با اشاره به لزوم عصمت امام و نیاز جامعه به فرد خبیر به مصالح، وضعیت رفتاری انسان از جنبه های غیر اکتسابی و عوامل اکتسابی و عوامل موثر دین اسلام در رفتار را مورد تحلیل قرار داده و چنین می نویسد:

اسلام دین توحید است، یعنی تمام دستورات اخلاقی و علمی آن بر اساس توحید نازل شده است و مقتن و مشرّع آن توحید بوده و این قوانین را برای وصول به توحید جعل کرده است. پس این قوانین بر اساس توحید پائین آمده و چنانچه عمل شود بر توحید بالا می رود.

چگونه می بینیم که در قوانین دنیا و نظام نامه های احزاب دستوراتی است که از روح آن دسته و حزب سرچشمه گرفته و نماینده افکار و آراء آن حزب است و اگر کسی بدان پابند شود او را به آراء و افکار صاحبان آن حزب سوق می دهد؛ همین طور دین اسلام از توحید سرچشمه گرفته است. توحید یعنی تمام موجودات را بدون استثناء در تحت علم و قدرت و تاثیر خدا دیدن و خدا را در تمام عوامل وجود مؤثر دانستن و در قبال خدا برای هیچ موجودی ارزش و استقلال وجودی نیافتن است. دستورات اسلام همگی بر این اصل وضع شده است.

شخص مسلمان و پابند به این قانون خود را مرتبط به تمام جهان هستی می بیند و از هیچ موجودی نمی گریزد، با همه انس و الفت دارد، از ملاقات و برخورد با مردم، صله رحم، عیادت مریض، برآوردن حوائج نیازمندان، و الفت با فقرا و مسکینان، بذل مال برای آسایش دیگران و هزاران دستوری که انسان را با تمام موجودات می پیوندند، لذت می برد و کأنه انسان یک قطعه غیر قابل انفکاک از کارگاه هستی بوده است و لذا می بینیم که قوانین جهاد با عبادات کاملاً سازش و ملایمت دارد. جهاد بر اساس هدایت مردم گمراه است نه بر اساس جهانگیری و ربودن مال و ملک مردم، لذا در دستورات جهاد اسلام تعدی و تجاوز نیست، بی رحمی و بی انصافی نیست، کشتن اطفال و زنان و آتش زدن و سوزاندن درخت ها و متاع ها و آب بستن و تشنه گذاردن و داروی سمی ریختن نیست، چون منظور از جهاد هدایت مردم است نه از ریشه کندن آنها برای جلب منافع شخصی، و لذا جهاد عبادتی است که حتی با نماز که لازمه اش طهارت و خلوص است کاملاً سازش دارد.

نکاح با طلاق که به صورت ظاهر دو امر متخالف هستند با هم انس و آشنائی دارند. در قرآن مجید به اندازه ای دستورات طلاق روی مبنای صحیح و اخلاقی بیان شده که حقا اگر عمل شود یک دنیا رحمت و عطاوت را در بر دارد. می گوید یا انسان زن را به خوبی نگاه دارد یا به خوبی رها کند، برای طلاق او را در مضیقه نگذارد و اگر مهریه او به اندازه یک پوست گاو پر از طلا و جواهرات بود دیناری از مهریه او نرباید و برای بخشیدن مهر، او را در فشار نگذارد و به او آزار نرساند، و در حقیقت طلاق یک امر توأم با رحمت و مودت است.

ملاحظه می شود که در دستورات این دین مبین هر کاری که انسان را به لطف و مودت و رحمت و شفقت و حسن نزدیک می کند تاکید شده، و از هر چه موجب تفرقه و جدائی و پریشانی و دوری از ابناء نوع می باشد نهی به عمل آمده است و حتی عیب جوئی و عیب گوئی گناه است، سوء ظن گناه است، مردم را به القابی که راضی نیستند یاد کردن گناه است، سب و شتم گناه است، تجسس در احوال نمودن گناه است.

اسلام می گوید مسلمان باید حسن ظن داشته باشد و به برادران ایمانی به دیده نیک بنگرد و به تمام موجودات از نقطه نظر ارتباطی که با خدا و مبدا توحید دارند به دیده حسن بنگرد. مسلمان باید شخصیت طلب نباشد، استکبار نداشته باشد، اموال خود را به فقرا و مسکینان بدهد، زر و سیم اندوخته نکند، دنیا پرست نباشد، کار کند و دسترنج خود را برای رضای خدا و وصول به اعلی درجه انسانیت به افراد تهی دست و بینوا بدهد. این قوانین همه رحمت است و از توحید نازل شده و در تمام شئون زندگی و حیات با روح توحید پیاده شده است و اگر کسی به آن عمل کند او را به توحید بالا برده و به مبدا و منشا خود می

به خلاف قوانین غیر توحیدی که خواهی نخواهی بر اساس افتراق و نفع طلبی و سود جوئی و کامیابی است. آن قوانین انسان را به تفرقه دعوت می کند، پیوند انسان را با جهان می برد، هر کس گمان می کند که از عالم جداست و برای بقاء وجود خود گرچه منافات با هستی غیر داشته باشد می کوشد. حتی در ممالک راقیه، آنها دنبال منافع خود می روند و به فقر و مسکنت و ضلالت کشورهای دیگر کاری ندارند، مرام آنان کامیابی خود آنان است و بدین وسیله خود را از جهان هستی منقطع می دانند؛ « منیبینَ الیه و اتقوه و اقیموا الصلوه و لا تکنوا من المشرکین * من الذین فرّقوا دینهم و کاثوا شیعا کلّ حزب بما لدیهم قرّحون. » [سوره روم آیه ۳۱ و ۳۲]

اسلام می گوید: همه به سوی خدا حرکت کنید و لباس دوئیت را بکنید و از آنچه شما را از منظور و مقصد توحید باز می دارد، اجتناب کنید و برای وصول بدین منزل اقامه نماز بنمائید، و از مشرکین نباشید که آنها قوانین خود را طبعاً بر اساس تفرقه قرار داده و دسته دسته منشعب و متفرق شده اند.

این دین حنیف فقط و فقط خدا را فاعل ما یشاء می داند و او را مؤثر و مربی و مکمل معرفی می کند و تمام موجودات را فعل و اثر خدا و محکوم اراده متین و مشیت او می داند، به خلاف مرام ها و سنی که بر اساس توحید بنا نشده است، آنها افراد انسان را مؤثر می دانند. شرک به هر درجه که باشد غیر خدا را نیز در عالم وجود شرکت می دهد و بالنتیجه در آنچه غیر خدا را مؤثر دانسته است، خدا را منفعل و متأثر معرفی می کند. انسان که به فعل خود متکی باشد به همان اندازه خدا را در خیال خود عقب زده و او را منفعل می داند، غفلت از خدا که نیز درجه ای از شرک است همین اثر را دارد.

خدا برای تربیت مردم و بالا بردن سطح معارف و هدایت آنان به اصالت علم و واقعیت های جهان که همه در پرتو توحید واقع اند می فرماید: «أَلْکُم الذَّکَرُ وَ لَهُ الْأُنْثٰی * تَلْکَ إِذَا قُسِمَةُ صِیْرٰی * إِنْ هِیَ إِلَّا اَسْمَآءٌ سَمَّیْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَ اَبَآؤُکُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوٰی الْاَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَآئَهُمْ مِنْ رَبِّهِم الْهُدٰی» ؛ «آیا قوای فعل و اثر، متعلق به شما افراد انسان، و انفعال و تأثر از آن خدا است؟ این قسمت تقسیم نادرستی است. این موجوداتی که برای آنها قدرت و عظمتی قائلید فقط نام هائی هستند که شما و پدران آنان روی آنها گذارده اید، (و حقیقت و واقعیتی ندارند) و شما از روی گمان و هوای نفس آنها را در مقابل خدا مؤثر می دانید و به تحقیق که از جانب خدا دین توحید آمد و شما را بر اصل توحید و انحصار قدرت و عظمت و اراده و علم و حیات و سایر صفات و اسماء به ذات مقدس لا یزالی معرفی نمود.» [سوره نجم آیه ۲۱ الی ۲۳]

قرآن به واسطه امام هادی بشر است

بنابر این هر کس به مقام توحید واقعی و یقین کامل رسیده باشد او به مرتبه انسانیت واصل شده و اگر نرسیده باشد ناقص، و احتیاج به تربیت دارد. معلم و مربی آدمی باید شخص کامل باشد، شخص ناقص نمی تواند راهبر انسان به کمال باشد. منظور از دین، مجرد بعضی از اعمال صالحه نیست تا گفته شود: «کفانا کتاب الله». قرآن به تنهایی نمی تواند راهبر بشر باشد، از حقایق قرآن چه کسی خبر دارد؟

امام، معلم قرآن و عارف به مبدا و منشا احکام، و در آبشخوار قانون نشسته و مصالح و مفاسد را با دیده حق بین از منشا و اصل می نگرد. « ثُمَّ جَعَلْنَاکَ عَلٰی شَرِیْعَةٍ مِّنَ الْاَمْرِ فَاَتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ اِهْوَاءَ الدِّیْنِ لَا یَعْلَمُوْنَ * اَتَاهُمْ لَنْ یَغْنَوْا عَنکَ مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا وَ اِنَّ الظَّالِمِیْنَ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ وَلِی الْمُتَّقِیْنَ » ؛ « ما تو را در سرچشمه و مبدا نزول امر قرار دادیم که قوانین و فرامین را از اصل خود می نگری، بنابر این از آنها پیروی کن و از آراء و افکار مردم بی خرد و جاهل پیروی منما. آنها نمی توانند از بهره های الهی تو را بی نیاز کنند و تو را به هدف و مقصد تو که رضای خدا و ملاقات خداست برسانند.» [سوره چائیه آیه ۱۸ و ۱۹]

امام می تواند دست انسان را بگیرد و او را به حقیقت مطلق رهبری نماید. چون دانسته شد که خلقت آسمان ها و زمین و خلقت انسان و انزال قرآن و ارسال حضرت رسول الله همه به حق است و انسان نیز باید به حق راه یافته و راه و مرتبه خود را به اقصى درجه توحید طی کند، آیا بدون امام و مربی این راه طی می شود؟ آیا بعد از پیامبر اکرم تربیت و تعلیم برداشته شد؟ آیا لطف خدا فقط در زمان رسول الله بوده و بعدا خدا امت را مهمل و بی بند و بار قرار داده؟ آیا نفس پیغمبر بعد از ممات کافی برای دستگیری و ایصال امت به مقام کمال بوده، اما حی و زنده و صاحب یقین لازم نیست؟ آیا عمل به قرآن طبق فهم ساده ای که مردم دارند بدون معرفی حقایق کافی است؟ آیا نفس عمل صالح مانند نماز و روزه و صدق و اجتناب از دزدی و قمار انسان را به سرمنز انسانیت می رساند؟

می گویند: در سویییس و بعضی از نقاط دیگر، مردم هیچ دروغ نمی گویند، دزدی نمی کنند، خیانت نمی کنند و و... درست است که چون انسان را به هر قسم بار بیاورند به همان قسم عمل می کند ولی این صفات حسنه در آنها آیا ناشی از عقل و علم

و خداشناسی و معرفت و درک مصالح صدق است یا این طور تلقین شده و بر همین اساس تربیت شده اند؟ (البته بنا بر صحت این اقوال، و الا در واقع مردمان این مناطق هم جز در بعضی آداب و مقررات ظاهری و تشریفاتی در سایر جهات عملی تفاوتی با دیگران ندارند.)

من خود دیده ام که در دهات که صبح گوسفندها و بزها را به صحرا می برند چون چوپان با گوسفندهای خود حرکت می کند، از در هر خانه عبور کند گوسفند آن خانه روی عادت، خود به خود از منزل بیرون آمده و با گله می رود و شب، هنگام غروب که گله برمی گردد و از کوچه باغها عبور می کند از جلوی هر منزلی که می گذرد گوسفند و بز که متعلق به آن منزل است خود به خود از گله جدا شده و به منزل می رود. این عمل در این حیوان روی عادت است و سزاوار تحمید و تمجید نیست. ضبط صوت خوب صدا را می گیرد و بدون دخالت بازگو می کند، بدین صدق و راستی که حقا صدای نفس خواننده یا ورق کاغذ را نیز بازگو می کند مستوجب تحمید و تحسین نمی گردد.

انسان اروپائی که تعلیم و تربیتش بر اساس توحید و رحم و مروت و ایثار و گذشت نیست، صدق و نظم و امانت او (به هر مقدار که صحت داشته باشد) صرفاً بر اساس تربیت و تلقین و عادت است، این چه قیمتی دارد؟ کارگر اروپائی که صبح دنبال کار می رود و فرضاً بدون مراقبت مربی و سرپرست، کار خود را در کارخانه انجام می دهد چه مرتبه ای از انسانیت را درک کرده؟! بسیاری از ماشین ها هستند خود به خود به طور اتوماتیک چندین ساعت متوالی بدون مراقبت کارگر کار می کنند و محصول صحیح و سالم بیرون می دهند و پس از انجام مقدار معینی از تهیه محصول که مورد نیاز است خود به خود خاموش شده و متوقف می گردند. آیا این ماشین ها با این نظم سزاوار تحسین و تعریف هستند؟ این افراد انسان هم بدین منوال تربیت شده اند و بر این صراط دائماً در حرکت اند و بهتر آن است که آنها را انسان های ماشینی نام گذاریم که صرفاً عمل مطلوب را انجام داده ولی از حظوظ معرفت و حقیقت و صفا و محبت و آثار توحیدی، فاقد و چون جمادی پیوسته در راه و نشانی که بدانها داده اند در سیر و حرکت اند، ولی معنای انسانیت این نیست. ذات انسان چون بر اساس فطرت آفریده شده، طی راه کمال او به این نیست، وقوف بر درجات علم و معرفت و پیدا کردن اسرار الهی و راز آفرینش و وقوف بر صراط و میزان و حق و باطل به این نیست.

انسان باید به مرحله توحید پا گذارد. پس از پیغمبر(ص) چه کسی است که انسان را بدین مرحله معرفی کند؟ معلمی که از چهار عمل اصلی در حساب، معلوماتش بالاتر نیست چگونه می تواند به شاگرد معادلات چند مجهولی آموخته، ریشه گیری و ترسیم منحنی و هندسه فضائی و مثلثات و حساب استدلالی تعلیم کند؟ این محال است، او نهایت درجه قدرتی را که اعمال کند همانا رسانیدن شاگرد در حدود معلومات خود اوست و بنابر این چگونه شخص غیر کامل و غیر موحد که از دستبرد شیطان و هوای نفس خارج نشده است می تواند معلم بشر به راه توحید و موصل آنان به کمال انسانیت گردد! این امری محال است، یا باید گفت که: مشیت خدا از راهنمایی مردم به کمال خود برگشته و آنها را مهمل گذارده است و این درست نیست چون ثابت شد تمام آسمان و زمین و انسان بر حق خلق شده اند و معنایش عدم بطلان و عبث است، یا باید گفت: مهمل نیستند بلکه محتاج به مربی و مکمل هستند؛ در این صورت آن مربی باید اکمل مردم باشد و الا مکمل نخواهد بود و هو المطلوب. و نتیجه بحث این می شود که همان طور که اصل تشریع شریعت بر اساس حق است و ارسال رسول نیز بر همین اصل است.

منصب امامت ویژه مخلصین است

همچنین نصب امام و پیشوائی که دارای مقام کمال باشد و مربی و معلم بشر به اعلی درجه انسانیت و فعلیت قوای خدادادی و مقام توحید، نیز بر اساس حق بوده و هر دو مسئله از یک ریشه بوده، گلبن یک اصل بوده و از یک پستان شیر می خورند و اما شخصی که به مقام توحید مطلق و اعلی درجه انسانیت نرسیده و هنوز نفس اماره و شیطان از سر او دست برنداشته اند، هنوز حساب خود او روشن نشده، هنوز خود او در ظلمات شرک (گرچه شرک خفی باشد) به سر می برد، هنوز خود راه حق را یقین ننموده، و تا به حال از روی تقلید یا بعضی از شوائب دیگر ایمان داشته، و بر ایمان او محک نخورده و تصحیح نشده، و خود، طعمه گرگ آرزوی باطل و گرفتار در چنگال کرکس هوای نفس است نمی تواند معلم و راهبر شود.

« فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور * حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ »؛ « از پلیدی ها که عبادت بت ها (و نفس اماره که بت واقعی) است اجتناب کنید و نیز از گفتار باطل تحرز کنید. بر اساس مستقیم دین توحید را که از هر جانب افراط و تفریط مبری و از کجی و کاستی منزله است، سیر کنید و ابداً با خدا به هیچ وجه من الوجوه شریک نیاورده موجود دیگری را مؤثر ندارید، و هر کس با خدا موجود دیگری را مؤثر و در انجام چرخش عالم دخالت دهد، مثل آن است که یک باره از مراتب هستی سقوط کرده و از آسمان فضیلت به پائین پرتاب شده و مرغ آدمی خوار هوی او را به سرعت ربوده و طعمه خود گردانیده یا تند باد حوادث و پریشانی او را به مکان دوری پرتاب کرده است. » [سوره حج ایه ۳۰ و ۳۱]

شخصی که به مقام کمال نرسیده و هنوز خود در حجاب نفس محجوب است و به گرد نفس و هوای خود دائماً می گردد، و نتوانسته شکافی پیدا کرده یا رخنه ای در پرده های تاریک دل باز نموده و خود را از آن رخنه و شکاف بیرون بيفکند، و در فضای عالم پرواز نموده، و در انشراح صدر و اطمینان دل و سعه عالم رضا به خطاب: «ارجعی الی ربک راضیه» مخاطب، و به خلعت «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» مخلع گردد، به هر درجه و مقام که رسیده باشد باز هم محجوب و عنوان کفر واقعی نسبت به حال و درجه او بر او منطبق می شود، و پیوسته در مقابل شدائد و امتحانات لرزیده و صاعقه هوی و حب ریاست و جاه که به مراتب از صدای رعد و برق حب مال و فرزند و حتی حیات و زندگی شدیدتر است، او را در بیابان و تیه بدبختی در یافته و به هلاکت و تباهی می رساند.

«و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعه او تحل قریبا من دارهم حتی یاتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد»؛ «پیوسته به افرادی که روی حق را می پوشانند در اثر کردارشان کوبنده های شدید می رسد و آنها را می کوبد و خرد می کند یا در نزدیکی خانه آنها بر زمین فرود می آید تا زمانی که وعده خدا برسد و البته خداوند در وعده خلاف نمی نماید.» [سوره رعد آیه ۳۱]

آیا چنین فردی که چون مبتلا به قارعه آسمانی بوده و سیل خاطرات نفسانی دائماً بر قلب او هجوم آورده، و لشکر و جنود شیطان دل او را احاطه می نماید، می تواند دستی از امت بگیرد و راهبر ضعفای امت در راه توحید و اقویای آنان به مقام کمال گردد؟

اعتراف ابی بکر به ضعف خود

ابو قتیه دین وری که از اعظم و اعیان قدماء عامه است و تمام اهل تسنن به جلالت و قدر او معترف اند می گوید: پس از رحلت رسول خدا ابوبکر بر منبر پیغمبر(ص) بالا رفته و این خطبه را خواند: «و لقد ولیت امرا عظیما مالی به طاقه، و لوددت ان وجدت اقوی الناس علیه مکانی، فاطیعونی ما اطعت الله فاذا عصیت فلا طاعه لی علیکم. ثم بکی و قال: اعلموا ایها الناس انی لم اجعل لهذا المكان ان اکون خیرکم و لوددت ان بعضکم کفانیه و لئن اخذتمونی بما کان الله یقیم به من الوحی ما کان ذلک عندی و ما انا الا کاحدکم، فاذا رایتمونی قد استقمتم فاتبعونی و ان زغت فقومونی. و اعلموا ان شیطانا یعترینی احيانا فاذا رایتمونی عصیت فاجتنبونی، لا اؤثر فی اشعارکم و ابشارکم، ثم نزل.» [الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۶]

می گوید: «ای مردم من تولیت و سرپرستی امر عظیمی را عهده دار شده ام که به انجام آن طاقت و قدرت ندارم، و دوست داشتم این که قوی ترین مردم را به جای خود می یافتم، پس شما از من پیروی کنید تا وقتی که من از خدا اطاعت می کنم و هر زمان که مخالفت و گناه نمودم دیگر عهده ای بر شما ندارم. و سپس گریه نموده و گفت: ای مردم بدانید من که این مکان و منبر را اشغال کردم نه به جهت آن است که بهترین فرد از افراد شما هستم و دوست داشتم اینکه بعضی از شما مرا کفایت کند، و اگر از من مسائلی درخواست می کنید و حاجتی تقاضا می نمائید که احتیاج به علم باطن و نور قلب و وحی آسمانی باشد دست من از آن خالی است، و من نیستم مگر مانند یک فرد از شما، پس اگر مرا مستقیم یافتید پیروی کنید و اگر من کج شده و انحراف پیدا نمودم مرا راست کنید. و بدانید ای مردم که با من شیطانی است که بعضی اوقات مرا در بر می گیرد و بر من مستولی و چیره می شود، پس زمانی که دیدید من مخالفت امر خدا نموده و از آن شیطان پیروی می کنم شما دست از پیروی من بردارید، من هیچ اثری در شما نمی گذارم نه در موهای شما و نه در پوست های بدن شما.»

و چون در جواب مسائل مردم فرو می ماند می گفت: «سأقولُ فیها برای؛ من در آتیه رای خود را بیان می کنم.» [مسند احمد ج ۱ ص ۱۱]

و چون خسته می شد و از عهده کار برنمی آمد می گفت: «ای سماء تظلنی؛ کدام آسمان بر سر من سایه می افکند و مرا از این مشقت می رهاند؟» [همان]

او معترف است که هنوز از دستبرد نفس اماره و شیطان خارج نشده و گه گاهی معصیت می کند و شیطان او را در آغوش خود می گیرد با این حال چگونه امامت می کند، و نه تنها ضعفای امت بلکه بزرگان از آنها را مانند سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و حذیفه و جابر بن عبد الله انصاری و بلکه مقام عصمت کبری و ولایت عظمی امیرالمؤمنین علیه السلام را به پیروی خود کشیده و به بیعت و سرسپردگی و اقتدای به او امر و فرامین و سنت خود امر می کند و در صورت تخلف عمر را به قتال و جنگ با آنان دستور می دهد و می گوید: «فان ابوا فقاتلهم؛ اگر برای بیعت نیامدند و خود را تسلیم بدون قید و شرط ما ننمودند با آنان کارزار کن.» [عبدالله بن سبا ص ۶۸] با آنکه می داند و خوب هم می داند که امیرالمؤمنین محور حیات اسلام و قطب سعادت و پیروزی امت است.

امیر المؤمنین فرمود: «اما و الله لقد تقمّصها ابن ابی قحافه و اته لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرّحی، ینحدر عتی

السیلُ و لا یرقی الی الطیر» ؛ « سوگند به خدا که فرزند ابوقحافه لباس خلافت را در برکرد، با آنکه به خوبی می دانست که منزله من نسبت به خلافت مانند نسبت قطب است به سنگ آسیا. سیل و باران رحمت از اطراف و جوانب من فرو می ریزد و هیچ مرغ و عنقای بلند پروازی نمی تواند بر فراز سر من اوج گیرد.» [نهج البلاغه خطبه شقشقیه]

در اینجا حضرت(ع) می فرماید که او می دانست که بدون من آسیا قطب ندارد و در اثر گردش، سنگ هایش لغزیده و نه تنها گندم را خرد نمی نماید بلکه آسیابان و خانه آسیا را خراب و با خطر مواجه می کند.